

ہو العیلم

تفسیر آیہ

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ...

فَلَمَّا خَلَقْتَ شَيْطَانَ

مَسْجِدًا قَائِمًا

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین بنی طہرانی

قدس اللہ عنہ الکریم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ
وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱

ابلیس بعد از اینکه از سجده کردن به آدم تمرد کرد، و تمرد کردنش به این
نحو بود که اصلاً این جنسش، جنسِ سجده کننده نبود: ﴿لَمْ يَكُنْ مِنْ
السَّاجِدِينَ﴾^۱ «از سجده کنندگان نبود»؛ وضعش، حالش، اینطور بود که از
سجده کنندگان نبود.

«سجده» عبارت است از: کمال خُضوع و خُشوع نسبت به یک موجودی،
و ابلیس نسبت به بنی آدم و آدم اینطور نبود.

۱-سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۱.

و عرض شد در دیشب که ابلیس اصلش با ملائکه، قبل از خطاب پروردگار به ملائکه که سجده کنید، یکی بود؛ و در آنجا جزء ملائکه بود واقعاً، و تسبیح و تقدیس خدا را می‌کردند واقعاً.

خطاب نبود، از آنجایی که خطاب آمد از آنجا جدایی و افتراق پیدا شد، بین ابلیس و بین ملائکه. ملائکه که موجوداتی هستند مطیع امر پروردگار و جنبه افراط و تفریط در آنها نیست سجده کردند، و افتراق پیدا شد بین ابلیس و بین آنها و شیطان تمرّد کرد.

بنابراین اگر خطابی از طرف پروردگار به ملائکه تعلق نمی‌گرفت و انسانی خلق نمی‌شد تا اینکه صفات ملائکه و شیطان در او باشد، شیطان برای همیشه در عالم قدس با ملائکه بود و عنوان استکبار و عنوان تمرّد برای او معقول نبود؛ چون آن عالم، عالم قدس است و عالم تسبیح، و در آنجا تمرّد معنا ندارد؛ عالم تکلیف نیست. و شیطانیت شیطان از آنوقتی شروع شد که خطاب به او تعلق گرفت؛ قبل از خطاب، شیطان ذاتش بود، اما عنوان شیطانیت نداشت و با ملائکه بود و جنبه جدائی و میز و تفرقه بین حقیقت او و بین حقیقت ملائکه نبود.

من باب مثال، یک مثال می‌زنیم: فرض کنید یک آب صافی از سرچشمه جاری است؛ این آب صاف، هیچ رنگی ندارد و هیچ بویی هم ندارد؛ آب زلال من جمیع الجهات جاری است. این می‌آید تا سر یک دو راهی؛ از سر یک دو راهی یک جایش منشعب می‌شود همان آب صاف می‌رود، و یک جایش از سر دو راهی آلوده می‌شود، هم متعفن می‌شود و هم رنگش برمی‌گردد.

خُب حالا از اینجائی که این آب تغییر کرده، تغییرش از اینجاست، سابقاً که تغییر نکرده بود؛ اما حقیقت این آب و واقعیت این آب - همین آب ها! - رنگ و بویی که بر آن اضافه شده شما بگیرید، همان آب صاف است؛ و شما می‌توانید بگوئید

همین آبی که تغییر کرده قبل از این دو راهی که آلوده بشود، چی بود؟ آب صاف بود، مثل آن آب دیگر؛ تغییر از اینجا پیدا شد.

شیطان هم با ملائکه قبل از خطاب، در یک عالم بودند و آن عالم، عالم تسبیح بود و عالم تقدیس بود، آن عالم، عالم معصیت نبود، عالم آنانیت نبود، عالم استکبار نبود؛ آنجا طهارت محض بود و شیطان هم آنجا بود، اما شیطان بنام شیطان نبود؛ ابلیس بود، اما نام ابلیس را نداشت. حقیقتش بود که همان حقیقت از نقطه نظر مخلوقیت و وجود، عین طهارت و پاکی و مخلوق خداست؛ این سمت را اینجا پیدا کرد بواسطه خطاب. این آنانیت را اینجا گرفت، این رنگ را اینجا گرفت، این بو را اینجا گرفت، این صورت را اینجا به خود بست.

پس شیطان قبل از این شیطان نبود، اسم شیطان هم نداشت؛ و اگر ما به او بگوئیم شیطان، برای اینکه معرفی اش کرده باشیم که قبل از این، همین وجود بوده؛ والا قبل از این شیطان نبود.

مثل اینکه ما می گوئیم: «جناب آقای مهندس قبل از این کودک بودند.» در وقتی که کودک بودند، مهندس نبوده اند، آنوقتی که کودک بود اسم مهندسی رویش نبود؛ او وقتی که اسم مهندسی پیدا کرد، کودک دیگر نیست. حالا که ما می گوئیم: این آقا وقتی یک کودک بود چنین می کرد، یعنی آنوقتی که اسم مهندسی نداشت.

شیطان هم آنوقتی که با ملائکه تسبیح و تقدیس می کرد اسم شیطان که نبود، ابلیس هم نبود، اصلاً کسی را هم گول نمی زد، اصلاً آن حقیقت او طهارت بود و قابل گول زدن نبود؛ خودش هم جزء ملائکه بود، این مدال را اینجا گرفت. مثل آقای مهندسی که دیپلم را می گیرد و مدالی می گیرد از آنجا کار خراب

می‌شود، شیطان هم از اینجا این مدال را گرفت بواسطه خطاب، - مثال می‌زنم البته! - مدال اینجا پیدا شد؛ اینجا شد عنوان شیطان شد، ابلیس شد، متمرّد شد.

ملائکه راه خودشان را رفتند، همان آب صافی. البته این ملائکه هم بعد از خطاب، غیر ملائکه قبل از خطاب هستند! آنها هم باز یک صورت گرفتند، ولی صورت اطاعت و انقیاد. قبل از او تسبیح می‌کردند، اما تسبیح قبل از خطاب بود، تسبیح بدون صورت بود؛ حالا که تسبیح می‌کنند، تسبیح با صورت است و با محدودیت، خوب توجه کردید! پس شیطان چگونه پیدا شد؟

خطاب پروردگار به ملائکه که ﴿أَسْجُدُوا﴾ این خطاب دو قسمت کرد. اگر خطابی نبود إلى ابد الآباد دو قسم پیدا نمی‌شد و این خطاب پروردگار است که به کلمه ﴿كُنْ﴾ هر کاری را می‌کند.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ «امر پروردگار همان اراده اوست، به مجرد اراده می‌گوید بشو! و می‌شود.» و بگوید هم لازم نیست‌ها! همان اراده‌اش گفتن اوست و بین گفتن و بین شدن هم تفاوتی نیست. ﴿يَكُونُ﴾ همان ﴿كُنْ﴾ است، ﴿كُنْ﴾ همان امر اوست، امر او همان قول اوست. خوب توجه کردید؟

پس شیطان که از جن است، نه آن خلقت اولیش! آن خلقت اولی که از ملائکه است؛ و قرآن هم می‌گوید که: «ما به ملائکه گفتیم: سجده کنید! همه سجده کردند الا این»؛ که این صورتی که پیدا کرد صورت ناری بود، این صورتی که گرفت صورت آتشی بود، خلقتی که از اینجا پیدا کرد؛ نه اصل خلقت از جن

۱- سوره یس (۳۶) آیه ۸۲.

بود! عیناً مانند آن آب؛ اصلش چیست که از آن بالا می‌آید؟ آب صاف و زلال، اما اینجا دیگر می‌شود آب گل؛ گل‌تیش مال اینجاست. ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۱ اینجا پیدا شد؛ ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾^۲ از اینجا پیدا شد؛ ﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾^۳ «از آتش افروخته مضطرب» اینجا پیدا شد.

خلاصه عنوان تکبر و آنانیت از اینجا پیدا شد؛ و ملائکه هم همان راه خودشان را رفتند.

خداوند خطاب کرد به ملائکه: «سجده کنید!» همه گفتند: چشم، اطاعت می‌کنیم و سجده کردند. اوّل یک اعتراضی کردند، بعد که خداوند فرمود که: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»، (یعنی اعتراض هم نبود، یک نفهمی بود از ملائکه؛ چون درک مقام انسان را نمی‌توانستند بکنند) فقط گفتند که: «چگونه می‌شود که یک موجودی را تو بیافرینی و خلیفه تو باشی، در حالتی که این خونریز باشی و مفسد در روی زمین؟!» خداوند که فرمود: «من می‌دانم آن چیزی را که نمی‌دانید» همه سجده کردند و شیطان استکبار کرد. درست!

﴿لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ «شیطان دیگر از ساجدین نبود.» این موجود دیگر موجود سجده کننده نیست؛ موجودی که تسلیم مقام ولایت کبری و حقیقت انسانیت بشود، نیست؛ این فلز از آن موجودات مطیعه نیست. اینجا آب خراب شد دیگر.

۱- سوره الکهف (۱۸) قسمتی از آیه ۵۰ .

۲- سوره الحجر (۱۵) آیه ۲۷ .

۳- سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۱۵ .

حالا چرا اینطور شد؟ چرا خدا خطاب کرد؟ چرا آدم را ایجاد کرد؟ اگر حال داشته باشید، مفصل رویش صحبت می‌کنیم که چرا اینطور شد اصلاً؟ و چرا خدا شیطان را خلق کرد؟

«شیطان از سجده کنندگان نیست.» درست!

﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ خدا خطاب کرد: «چرا سجده نکردی؟ چی مانع شد؟» ﴿إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ «من به تو امر کردم»، مگر امر من نبود؟! مگر تو مخلوق من نیستی؟! مگر خالق تو نیستم من؟! مگر امر، واجب الإطاعة نیست؟ چرا سجده نکردی؟!

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ «گفت: من از او بهترم، مرا از آتش خلق کردی و او را از گل» و آتش بهتر از گل است؛ چون آتش سبکتر است و به طرف بالا می‌رود، گل جامدتر و به طرف زمین می‌رود. اینجا آنایت در شیطان پیدا شد آنطوری که باید و شاید.

اولاً: اگر هم می‌خواست بگوید که: مرا منع کرد که من از او بهترم، باید مطابق سؤال پروردگار بگوید: «مَنْعَنِ»؛ ﴿مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ﴾ جواب بدهد چی؟ مَنْعَنِ «منع کرد مرا که من بهتر از او هستم» این مطلب مرا منع کرد؛ اَمَّا مَنْعَنِ هم نگفت، ابتداءً گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ﴾ «من بهترم»، من همیشه بهترم بعنوان دوام و استمرار؛ - چون جمله اسمیه برای إفاده إثبات و استمرار است دیگر- ﴿أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ﴾ «من بهترم».

و اتکاء کرد به عقل و فکر خودش: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ «من را از آتش درست کردی و او را از طین» این قیاس هم قیاس باطلی است. مگر هر موجودی که از آتش باشد، بهتر از هر موجودی است که از گل است؟! این است.

ولیکن شیطان اینجا کاری که کرد این است که امر پروردگار را اطاعت نکرد. لذا شیطان که می‌گوید: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ دیگر خدا هم از او دو مرتبه سؤال نمی‌کند که: «خُب خَلقت تو از نار است و خلقت او از گل، ولی چه دلیلی است بر این که خلقت تو افضل باشد از انسان؟!» یک قیاس است دیگر، یک قیاس است دیگر و قیاس هم که باطل است! یعنی چه؟!

عیب کار شیطان از این بالاتر بود، و او این بود که امر پروردگار را اطاعت نکرد؛ و لذا خداوند علیّ اعلیٰ روی این جوابی که شیطان می‌دهد، هیچ اِعتناء نمی‌کند. ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ در تمام آیاتی که در قرآن هست، دیگر از پروردگار جوابی نیست؛ بلکه خُب این حرف، حرف درستی است. خلقت شیطان از آتش است و خلقت آدم هم از گل است، آیات قرآن هم دارد بیان می‌کند؛ ولی عیب کار شیطان این است که: من سجده نمی‌کنم؛ تو که امر کردی، من سجده نمی‌کنم؛ چون من بهترم.

حالا بگو من بهترم، خُب من امر می‌کنم سجده کن دیگر! خدا هستم دیگر. خدا امر می‌کند یک موجودی که خودش را بهتر می‌داند سجده کند به موجودی که خودش را بهتر نمی‌داند؛ امر خداست!

گفت: نمی‌کنم. اشکال در اینجاست که این خلاف امر پروردگار کرد و گفت: من سجده نمی‌کنم به این دلیل؛ یعنی در مقابل آنانیت و هستی و کبریائیت پروردگار برای خود کبریائیت و بزرگی قائل شد، گفت: من هستم. خدا هست اینهم در مقابلش گفت: من هم هستم.

خدا گفت: سجده بکن، من خدا هستم! گفت: سجده نمی‌کنم، من شیطان هستم! من هستم دیگر!

﴿قَالَ فَاهْبِطْ﴾ خطاب رسید حالا که اینطور شد برو پائین! ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا﴾
 ﴿مِنْهَا﴾، ضمیر ﴿مِنْهَا﴾ در این آیات هیچ مرجعی ندارد که ضمیر به او برگردد؛
 چون ضمیر ﴿مِنْهَا﴾ مؤنث است دیگر؛ نه جتئی سابقاً ذکر شده، نه سمائی ذکر
 شده، ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا﴾ یعنی فَاهْبِطْ مِنَ الْجَنَّةِ، فَاهْبِطْ مِنَ السَّمَاءِ؛ باید بگوئیم: فَاهْبِطْ
 مِنْهَا أَى: فَاهْبِطْ مِنْ مَنَزِلَتِكَ، فَهْبِطْ مِنَ الْمَنَزِلَةِ؛ «از مقامت برو پائین.»

- [سؤال:] آقا از همانجا شیطان شد؟

[جواب:] از خطاب پروردگار.

[سؤال:] پس از اینکه خدا فرمود: ﴿فَاهْبِطْ﴾؟

[جواب:] نه نه! قبل از اینکه خدا بگوید: ﴿فَاهْبِطْ﴾؛ همینکه تمرد کرد

هبوط دنبالش آمد.

[سؤال:] قبل از تمرد که شیطان نبوده که؟

[جواب:] قبل از تمرد شیطان نبود، بله قبل از تمرد در زمرة ملائکه خدا را

عبادت می کرد.

[سؤال:] پس چرا می گوید: ﴿أَنَا خَيْرٌ﴾ قبلاً خودش را معرفی می کند که

من بواسطه اینکه بهترم سجده نمی کنم!

[جواب:] نه! من بواسطه اینکه خطاب تو تعلق گرفت الآن من در خودم

خیریت می بینم، سجده نمی کنم.

[سؤال:] ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ﴾ چه قسم است؟

[جواب:] ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ﴾ الآن.

از این مَفْرَقِ طُرُق، خلقت آتش است؛ نه اصل. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ صَوَّرَكُمْ؛ آن

کسی که در رحم مادرها اصل نطفه را ایجاد می کند، او را خلقت می گویند، بعد

هم حالاتی که پیدا می‌کند این نطفه، عَلَقَه می‌شود، مُضْغَه می‌شود، آنها هم خلقت است. پس بنابراین این شیطانی که اصل وجودش از ملائکه بود و آمد اینجا و بواسطه خطاب پروردگار صورت شیطانیت به خود گرفت، خود این خلقت پروردگار است! خود این آتشی است که از اینجا افروخته شد و او صورت بندی کرد اصل وجود را به این صورت آتشی و صورت مخالفت و تمرد! و انانیت شیطان در مقابل پروردگار اصلاً از اینجا پیدا شد، ﴿أَنَا﴾ اینجا پیدا شد؛ در آنجا ﴿أَنَا﴾ نیست، فقط او است و بس و کسی نمی‌تواند دم از ﴿أَنَا﴾ بزند. -

﴿فَاهْبِطْ﴾ «برو پائین!» از کجا؟ از این منزل.

﴿فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا﴾ «این مقام برای تو نیست که قبل از هبوط

در آنجا تو بخود بزرگی ببندی»؛ ﴿تَتَكَبَّرُ﴾ یعنی «بزرگی ببندی».

عالم قدس و عالم تجرّد، آنجا عالم تکبر و بزرگی بستن بخود نیست؛ تمام موجودات در آنجا خاضع و خاشعند برای ذات مقدّس پروردگار بلا استثناء؛ آن منزل، عالم بزرگی نیست، آنجا اختصاص به ذات مقدس خدا دارد؛ تو که می‌خواهی تکبر بکنی برو پائین! برو آنجا تکبر کن! عالم، عالم غرور است، آنجا فریاد بزن ﴿أَنَا﴾! اینقدر فریاد بزن ﴿أَنَا﴾، من، من، من، که حنجره پاره بشود. عالم، عالم غرور است دیگر.

و لذا فرمود: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ﴾ «برو پائین، حقّ

تکبر نداری»؛ برو پائین حقّ تکبر در آنجا نداری: ﴿أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا﴾ در بهشت جای تکبر نیست. در آن عالمی که عالم قدس است و تسبیح، و بین حقیقت شیطان و ملائکه میز و افتراقی نیست، آنجا جای تکبری نیست؛ همینکه تکبر آمد سقوط است؛ برو تکبر کن.

از اینجا استفاده می‌کنیم که این هبوط، هبوط جسمانی نیست، (که از یک مکانی به مکانی دیگری است) بلکه هبوط، هبوط منزله و درجه است؛ یعنی مقاومت از بین رفت، ساقط شدی. قبل از اینکه خطاب تعلق بگیرد و صورت شیطانیت به خود بگیرد، در آنجا از مقدسین بودی و تسبیح می‌کردی خدا را با ملائکه و در آنجا آنایتی نبود؛ در آنجا خدا را سجده می‌کردی و تسبیح می‌گفتی و تقدیس می‌گفتی و اعتراضی هم نبود، آنایت که آمد، دست از سجده پروردگار برداشت؛ همینکه آنایت آمد، سقوط شد.

پس آنایت در مقابل آنایت حق ملازمه با سقوط است؛ چرا؟ برای اینکه آنایت و کبریائیت و بزرگی اختصاص به ذات خدا دارد. به هر کس بزرگی و آنایت داده بشود به هر مقداری، - از آن پشه بگیرد و مگس تا به فیل، از یک ذره بگیرد تا به خورشید، از یک قطره بگیرد تا به دریا، از یک حیوان کوچک بگیرد تا انسان و مقامات مختلفی که انسان دارد - هر آنایت و هر بزرگی که به اینها داده بشود مال خداست؛ خدا داده! مالکش کیست؟ خداست؛ می‌دهد، می‌گیرد.

پس ما سوئی الله چه دارند؟ هیچی! تعارف هم ندارد دیگر، هیچی! وقتی هیچ ندارند چگونه فخر بر یکدیگر بفروشند و اظهار بزرگی بر یکدیگر کنند، روی سرمایه‌ای که مال خودشان نیست؟!!

این آقا بیاید به آن آقا فخر بفروشد به اینکه یک میلیون تومان من دارم، در حالی که یک شاهی هم ندارد! این بنده خدا صندوقدار یک تجارتخانه‌ای است که یک میلیون تومان زیر دستش است به آن فخر می‌کند که من یک میلیون دارم، در حالیکه یک شاهی هم ندارد! مال، مال این نیست.

جمالی که خدا داده، کمالی که داده، علمی که داده، قدرتی که داده، حیاتی که داده هرچه هست، مال خودش است؛ پس آدم به چی فخر بفروشد؟! پس هر کس به دیگری فخر کند، ناشی از ناینایی و کوری اوست. هان!

و لذا می‌بینیم که انبیاء، پیغمبران، اولیاء و ائمه عنوان افتخار و تکبر، (یعنی بزرگ دیدن خود) اصلاً در کتابشان نبود، معنا نداشت؛ مگر در بعضی اوقات که در مقابل شرک و کفر واقع می‌شدند و «أَنَا» می‌گفتند از نقطه نظر إعتزازِ بالله بود، که ما عزیزیم به عزت خدا نه به عزت خود! ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ این عزت، عزت خداست نه عزت جدای از خدا؛ اَمَّا ﴿لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ مردم چه می‌فهمند؟

پس شیطان که گفت: ﴿أَنَا﴾، ﴿أَنَا﴾ چیه؟! این ﴿أَنَا﴾ اشتباه است، ﴿أَنَا حَيْرٌ﴾ اشتباه کرد! این ناشی از همان صورتبندی شیطنت و ابلیسیتی بود که به او بواسطه خطاب زده شد و آتش شهوت و آتش غلو و بلند طلبی از آنجا شروع شد و آنایت از آنجا پیدا شد.

خدا می‌گوید: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي «کبریایت مال من است»، این که گفت: ﴿أَنَا حَيْرٌ﴾ اشتباه کرد. خدا که فرمود: ﴿إِذْ أَمَرْتُكَ﴾ باید سجده کند، سجده نکرد اشتباه کرد؛ اشتباه، به مخالفت امر پروردگار! یک مخالفتی است که پروردگار به اراده، چنین صورتی به او داده. یعنی خدا می‌خواهد شیطان را شیطان درست کند، نه اینکه شیطان خیال کرد که حالا مخالفت کرده به اراده و به اختیار

۱- سوره المنافقون (۶۳) قسمتی از آیه ۸.

۲- سوره المنافقون (۶۳) ذیل آیه ۸.

خودش از حکومت خدا خارج شده، حالا شد شیطان؛ نه، خدا می‌خواهد شیطان درست کند!

حالا چرا می‌خواهد شیطان درست کند؟ شیطان چه موجودی است که خداوند دوست دارد شیطان درست کند؟ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** عرض می‌کنیم خدمت آقایان که: اگر شیطان نبود اصلاً این عالم نبود، دنیا نبود، پیغمبر نبود، امام نبود؛ اگر شیطان نبود، بهشت نبود، جهنم نبود، طاعت نبود، ثواب نبود، عصیان نبود، شقاوت نبود، سعادت نبود، هیچ خبری نبود؛ پس تمام این دم و دستگاہها از برکت شیطان است.

و خلقت شیطان موجب رشد و کمال انسان است؛ یعنی بواسطه مخالفت با وسوسه‌های شیطان انسان پا از عالم نفس و دنیا و اعتبارات بیرون می‌گذارد و در حریم قدس و تجرّد و اطلاق وارد می‌گردد؛ پس هرچه بیشتر شیطان را بتوانید دور کنید! نه بواسطه آن حقی که برگردن شما دارد، حقّ خدا دارد؛ ها! حقّ خدا دارد که شیطان را آفریده؛ اما اگر حقّ را ما از گردن خدا برداشتیم، بیاندازیم گردن شیطان، آنوقت می‌شویم شیطان پرست. حقّ خدا دارد!

حُبّ، و این مطلب درستی است ها! یعنی واقعاً مطلب این طور است ها! حالا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اگر این بحث را ما ادامه دادیم و هر شب یک چند کلمه‌ای، خوب روشن می‌شود که چه قسم تمام سعادت انسان مقرون به وجود شیطان است.

﴿قَالَ فَأَهْبِطْ مِنْهَا﴾ خطاب رسید: برو پائین!

﴿فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا﴾ آنجا جای تکبر نیست.

﴿فَأَخْرُجُ﴾ «خارج شو!» از کجا؟ از آن عالم قدس و تجرّد و آن عالم انقیاد

برو! برو، خارج شو!

﴿إِنَّكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾ اینجا نمی فرماید خداوند: إِنَّكَ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ، إِنَّكَ مِنَ الظَّالِمِينَ، إِنَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، می گوید: ﴿مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾ «صاغر» از «صغار»، صغار به معنی «هوان و پستی و ذلت و کوچکی» است؛ نیست گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾؟ گفت: برو تو کوچکی! برو!

این ادعای تکبری که تو می کنی و انانیتی که می گوئی و اطاعت امر خدا که نمی کنی، تو را بزرگ نمی کند؛ کوچکت می کند. ملائکه مانند آنجا، به همان مقام خودشان و دائماً رَاكِعُونَ و سَاجِدُونَ و قَائِمُونَ و مُسَبِّحُونَ، اما تو برو کوچک شدی! کوچولو! اینقدر کوچک شد، کوچک شد، اینقدر ذلیل شد، پست شد، خطاب صغار به او شد! هر کسی در مقابل پروردگار بگوید: ﴿أَنَا﴾ این حسابش است. هر کسی تکبر کند آن تکبر، هوان و ذلت و پستی اوست و صغار اوست. صغار یعنی کوچک شدن و از بین رفتن و نابود شدن؛ ﴿فَأَخْرَجَ إِيَّاكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾.

حُبِّ، شیطان گفت: ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱ خدایا به من مهلت بده تا آن روزی که مردم را در قیامت و در صحرای محشر کبری حاضر می کنی به من مهلت بده؛ من یک جولانی بکنم، تو مرا خارج کردی از این مقام.

۱- سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۴ .

در یک آیه‌ای دارد که: ﴿قَالَ فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲ این آیه دیگر دارد.

«من إغوايشان می‌کنم»؛ می‌روم اینجا با این بنی‌آدم چنان می‌سازم و عقد اخوت می‌بندیم و جان و روح همدیگر را در همدیگر می‌کنیم و فدای هم می‌شویم که اصلاً این بنی‌آدم اطلاع پیدا نمی‌کند که من از کجا به او تاختم! یک مهلتی به من بده آخر! تو آمدی به اراده خودت - که البته اراده هم اراده حکیمانه است - یک مهوری به ما زدی، بعد آن صورت ملکوتی ما را بواسطه این مهر استانداردت شیطان کردی، خلقت شیطانی را به ما دادی، قبول، خُب مصلحتت بر این تعلق گرفت که ما را شیطان کنی کردی، یک مهلتی هم به ما بده آخر ما یک جولانی بکنیم! در مقابل اینکه ما را إغواء کردی و إغواء هم إغواى توست؛ ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾ «تو اینکار را کردی».

بیکار بودی مگر خطاب کردی که سجده کنید؟! خُب می‌خواستی ول کنی، از این موجودات هم توی این دنیا نیاوری، ما را هم واسطه برای سعادت و شرافت آنها قرار ندهی؛ مهلتی به ما بده! ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳ به من مهلت بده که بروم سراغ این بنی‌آدم، تا کی؟ تا حشر.

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۶ .

۲- سوره الحجر (۱۵) آیه ۳۹ .

۳- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۴ .

﴿قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾^۱ «خدا گفت: اشکال ندارد تو از آن افرادی هستی که مهلت به تو داده می‌شود.» و اصلاً هم خَلَقْتَ کردیم برای همین کار که بروی کاری بکنی و الا اگر یک امری می‌کردیم و یک سجده و یک تمرد و همانجا نگهت می‌داشتیم، سراغ بنی آدم نمی‌رفتیم، دیگر این دم و دستگاه نبود، رفقا امشب اینجا جمع نبودند دیگر.

اما شیطان از خدا طلب کرد که: مرا مهلت بده تا قیامت! که در دنیا بروم سراغشان، در قبر بروم، سر از قبر بیرون می‌آورند، در عالم برزخ، برزخ! تمام، با این بنی آدم باشم إغوایشان کنم و چه... تا قیامت!

خدا گفت: نخیر، مهلت می‌دهم اما نه تا آنوقتی که تو می‌خواهی، ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ تا هنگام مُردن؛ دیگر برزخ را ول کن. خیلی طمعت زیاد نباشد که دنبال بنی آدم بروی توی قبر و در عالم برزخ! ولو اینکه شیطان هم در قبر و در عالم برزخ با انسان هست (با مردمان معصیت کار)، اما آنجا دیگر کار نمی‌تواند بکند؛ نتیجه اعمال بصورت شیطان با انسان هست، ولی إغواء دیگر نمی‌تواند بکند، خرابکاری نمی‌تواند بکند. اما در دنیا خرابکاری می‌کند، إغواء می‌کند، می‌آید جلو، می‌آید عقب، نصیحت می‌کند، اصرار می‌کند، التماس می‌کند به انواع و اقسام، تا اینکه انسان را می‌اندازد توی یک تله‌ای. حالا اشتهايش این است که در عالم برزخ هم با انسان باشد تا قیامت! خدا فرمود: إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۲. - ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ در آیه دیگر است، در این آیه مُلصَق نیست.

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۵.

۲- سوره الحجر (۱۵) آیه ۳۸.

﴿قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تِيئَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱

«شیطان هم گفت: خدایا تو این منصب را به من دادی، مرا اغواء کردی، شیطان کردی، در مقابل این کارت - ﴿فَبِمَا﴾ بقاء، بقاء مقابله است - در مقابل اینکه من را اغواء کردی من هم می‌روم سراغ این بنی آدم، در آن صراط مستقیمی که به سوی تو دارند می‌نشینم و راه را بر آنها می‌بندم؛ از جلو، از عقب، از راست، از چپ به آنها حمله می‌کنم.»

حُب از یکطرف می‌آمد بس بود دیگر، آدم را از یکطرف گرفتار کند بس است دیگر! بله؟ نه، از چهار طرف، جلو و عقب و طرف راست و طرف چپ.

﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ «یک معرکه و غوغایی در این دنیا برپا می‌کنم که تو اکثریت افراد انسان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت.»

حالا اغوائی که شیطان به خدا نسبت می‌دهد: ﴿أَعْوَيْتَنِي﴾ «تو مرا اغواء کردی»، این چه بود؟

شیطان در مقابل اغوائی که پروردگار او را کرده، خودش می‌خواهد بنی آدم را اغواء کند؛ این چه قسم اغواء می‌کند؟ به کجای بنی آدم شیطان تسلط پیدا می‌کند؟ و آیا شیطان یک موجود خارجی است که امر و نهی می‌کند به انسان و انسان در خود می‌یابد امر و نهی را؟ یا نه، این شیطان چنان متحد می‌شود که انسان که خودش اراده می‌کند و اختیار می‌کند اموری را، همان اختیار شیطان است؛ دیگر دو تا نیست.

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۶ و ۱۷ .

آنوقت شیطان از جلو می‌آید یعنی چه؟ از عقب می‌آید یعنی چه؟ از طرف راست یعنی چه؟ از طرف چپ یعنی چه؟ هر کدام از اینها یک معنی مختلف دارد ها! بله؟

شیطان بعضی اوقات از جلو نمی‌تواند بیاید، از عقب می‌آید؛ از عقب نمی‌تواند بیاید از دست راست می‌آید و دست چپ؛ اینها اشارات و معانی مختلفی دارد که اگر خداوند توفیق بدهد در جلسه دیگری که موفق بشویم - فردا شب باشد، وقت دیگر باشد - إن شاء الله این جهت را برای آقایان بیان می‌کنیم، به حول و قوه خدا.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد